

هو العليم

جامعیّت و سعة روحی پیامبر اکرم نسبت به سایر
انبیا

طرح مبانی اسلام - جلسه نهم

استاد

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا وَ

طَبِيبِ نَفُوسِنَا

أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

الْمَعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ

وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ

الدِّينِ

ادراک فقر و ربط محض بودن به سبب

ظهور توحید

قال الله في كتابه:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا
عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^١.

^١ سوره توبه (٩) آیه ١٢٨. امام شناسی، ج ٧، ص ٤٧:

«به تحقیق که پیغمبری از خود شما به سوی شما آمده است که مشکلات و سختی های وارده بر شما، تحملش برای او گران است؛ و بر سعادت و خیر

یکی از لوازم توحید و ظهور نور توحید در قلوب و نفوس، این است که انسان تمام موجودات و ما سوی الله را ربط محض و فقر مطلق در برابر پروردگار بداند؛ و لازمه این مسئله این است ادراک کند که جمیع خلائق، استقلالی در وجود و شئون و حیثیات ندارند.

شما و هدایت شما حریص است؛ و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است!»

﴿فَسُبْحٰنَ الَّذِي بِيَدِهٖ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ﴾^۱؛

«منزه است پروردگاری که حقیقت اشیاء به دست اوست و ملکوت عالم به یدِ قدرت و سیطرهٔ اوست، و بازگشت جمیع تقیّدات و تعیّنات و حدود و قیود، به او می‌باشد!»

روی این حساب، افرادی که برای آنها این مسئله متجلی شده است و این معنا را ادراک کرده‌اند، تمام امور و تمام شئون ما سوی‌الله را مرتبط به پروردگار می‌دانند، و نمی‌توانند از خود هیچ دخل و تصرفی در امور مردم و در امور خود داشته باشند، و فقط جنبهٔ اطاعت و عبودیت محضه در وجود آنها متجلی خواهد بود.

معنای عبودیت و انقیاد مطلق در وجود

ملائکه

خداوند متعال از این معنا دربارهٔ ملائکه که دارای عقل صرف و عبودیت محض و نور مطلق هستند، پرده برمی‌دارد و می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾^۲ «کفار می‌گویند: ”خداوند، ملائکه

^۱ سوره یس (۳۶) آیه ۸۳.

^۲ سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۶.

را برای خود برگزید! «منزه است پروردگار از این نسبت ناروا! ملائکه ما بندگان مکرمی هستند که از هوی و هوس مبرا و خالی اند.»

﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ﴾^۱ «آنها

در هیچ امری بر پروردگار سبقت نمی گیرند [و به او امر او عمل می نمایند].»

ملائکه از طرف خود اظهار نظر و رأی ندارند و جنبه انحراف و خود سری و انانیت در وجود آنها به کلی مسدود است، و نفس و روح مجرد آنها عقل محض و اطاعت مطلق و بدون هیچ شائبه‌ای از هواجس و هواهای دنیوی می باشد؛ بنابراین آنچه را که آنان واجد آن نیستند، ممکن نیست از آنان تراوش نماید، و آنچه را که پروردگار متعال در وجود آنها تخمیر ننموده است، ممکن نیست از آنان سر بزند. این معنا، همان اطاعت صرف و انقیاد مطلق است که خداوند متعال در وجود ملائکه به ودیعت نهاده است.

^۱ ۲سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۷.

عدم امکان تخطی و انحراف انبیا و اولیای

واصل به مقام عبودیت و انقیاد مطلق

و اما انبیا و اولیایی هم که به این مرحله از انقیاد رسیده‌اند و خود و تمام مخلوقات را ملک صرف پروردگار می‌دانند، جنبه اطاعت مطلق و انقیاد صرف در وجود آنها متجلی می‌شود و بدون امر پروردگار و بدون رضایت پروردگار، امکان تخطی و انحراف از نفس آنها وجود ندارد، و دائماً مشی و منهاج آنها رضای پروردگار و اطاعت از او امر و نواهی او است.

در قرآن مجید راجع به پیغمبر اکرم می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾^۱

«اگر پیغمبر ما با این مقام و با این رتبه بخواهد مطلبی را اضافه کند و بر ما مطلبی را ببندد و به ما نسبت بدهد، و کوچک‌ترین تخطی و انحراف و تزلزلی از خط مشی و منهاج تعیین‌شده برای او پیدا نکند * ما او را با ید قدرت می‌گیریم * و رگ حیاتی او را قطع می‌کنیم * و هیچ فردی از شما نمی‌تواند او را از ید قدرت ما خلاص کند

^۱ سوره حاقه (۶۹) آیات ۴۴ - ۴۷.

و هیچ فردی نمی‌تواند حاجز و رادع و مانع امر

پروردگار بشود!»

این آیه به خوبی می‌فهماند که در وجود انبیا و

پیغمبر اکرم فقط جنبه اطاعت محضه متجلی است،

اظهار نظر و ابراز رأی در قبال پروردگار از آنان معنا

ندارد؛ و اگر از آنان سر بزند، پروردگار متعال آنان را

مورد مؤاخذه و عتاب قرار خواهد داد!

تطابق منهای پیغمبر در هدایت انسان‌ها با

منهای پروردگار

در آیه دیگری داریم:

(فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ
بِمُصَيِّرٍ)^۱؛

«ای پیامبر ما، تو فقط باید مردم را پند دهی و

انذار کنی و بشارت بدهی و مردم را وعده و

وعید بدهی! * تو بر آنها مسیطر و محیط

نخواهی بود!»

اینان بندگان و مخلوقاتی هستند که بین خود و

پروردگار خود ربطی دارند؛ و

^۱سوره غاشیه (۸۸) آیه ۲۱ و ۲۲.

وظیفه تو فقط بیم و اِنداز و وعده به ثواب و
مثوبات الهی است! وظیفه پیغمبر اظهار نظر و جلب
توجه آنان و راهنمایی آنان در غیر از آن منهای که
پروردگار برای او قرار داده است، دیگر نخواهد بود!
وظیفه پیغمبر حرکت دادن مردم و راهنمایی مردم در
همان روش و منهای است که برای او تعیین شده
است. اگر مطلبی را در قبال امر پروردگار و منهای
او، در ذهن خود صحیح می‌پندارد، نباید آن را اظهار
کند؛ بلکه اصلاً صحیح نمی‌پندارد! اگر راهی را در
قبال راه پروردگار تشخیص بدهد، این غلط است!
اگر پیغمبر بخواهد نظر و رأی را در قبال رأی و نظر
و منهای پروردگار برای هدایت مردم تشخیص دهد،
این عین بطلان و عین اشتباه خواهد بود! راه پیغمبر،
راه پروردگار است و مسیر پیغمبر، مسیر پروردگار
است.

به عبارت دیگر و روشن‌تر و صریح‌تر باید
این‌طور بگوییم: فرض کنیم که اگر خداوند متعال
مُجَسِّم و مَتَمَثِّل به صورت آدمی بود و راهی را برای
هدایت مردم تعیین می‌کرد، نحوه هدایت و راهنمایی

و امر و نهی پیغمبر اکرم هم عیناً همین خواهد بود؛
نه اینکه بخواهد از خودش اظهار نظر و رأی بکند،
و نه اینکه پروردگار راهی را برای او تعیین کرده
باشد و او بنا بر مصالح و مفاسد، نحوه دیگری را
تشخیص بدهد! تمام اینها خرافات و اباطیل و دور
از حقیقت و واقعیت است!

اختلاف انبیا به واسطه تفاوت در سعه

صدر

روی این حساب، انبیا مخصوصاً پیغمبر ما که
دارای مقام اکمل و اتمّ از سایر انبیا و مرسلین هستند،
در این مرحله از کمال یعنی انکشاف نور توحید و
ظهور مالکیت پروردگار و عبودیت جمیع خلائق
نسبت به پروردگار، علی السواء هستند؛ و صحبت در
این است که تفاوت در بین آنها به واسطه سایر
کمالات و سعه صدر، مشهود و مُشاهد است.

علت اشتراک انبیا و مردم در صفات و در

راه وصول به پروردگار

خداوند متعال به واسطه صفت رأفت و رحمانیت
و رحیمیت خود، پیغمبران و انبیا را که از جنس مردم
هستند و دارای خصوصیات روحی و نفسانی همین

مردم هستند و با این افراد سر و کار دارند و
رفت و آمد دارند و به طور کلی از زوایای نفوس همین
مردم مطلع هستند، برای راهنمایی مردم
برمی‌انگیزاند. لازمهٔ هدایت و

راهنمایی انبیا در میان این مردم، وجود صفت
 رأفت و رحمانیت پروردگار است؛ و آنان به خاطر
 این رأفت و رحمانیتی که خداوند در وجودشان قرار
 داده است، با حفظ جهت توحیدی مُلکیت و مِلکیت
 عباد نسبت به پروردگار، موفق به راهنمایی مردم
 خواهند شد. یعنی از یک طرف، وجود بصیرت
 توحید و عبودیت خلاق نسبت به پروردگار و
 انکشاف مالکیت مطلق پروردگار در وجود آنان، و از
 جهت دیگر متجلی شدن به صفت رحمانیت و
 رئوفیت پروردگار نسبت به خلاق، موجب می شود
 زمینه و ظرفیت آنان برای راهنمایی مردم آماده بشود.
 لذا همین مردم از این نقطه نظر نمی توانند بر انبیا و
 اولیا اعتراض کنند؛ چون خود آنان با انبیا در این صفت
 مشترك هستند، و راه نفسانی و هدایت به پروردگار
 برای مردم و انبیا، راه واحدی است؛ به خلاف راه بقیه
 خلاق از ملائکه و جن که دارای راههای متفاوتی
 هستند. انبیا از جنس همین مردم و با وجود همین غرایز
 و با وجود همین صفات، دارای راه واحد و طریق
 واحدی برای وصول به ملاء اعلی می باشند، لذا کفار

خطاب به انبیا می گویند:

﴿قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا
عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ﴾^۱

«شما فقط بشری مانند ما هستید و می خواهید که
ما را از آنچه که پدران ما عبادت می کردند و بر
این روش و دیدن بودند، نهی کنید؛ [پس برای
ما دلیل و حجت روشنی بیاورید!]»

و این حاکی از این است که آنان از نقطه نظر
غرایز و صفات، با مردم مشترک خواهند بود، منتها با
حفظ جهت توحید، یعنی از بین رفتن کدورات در
این صفات؛ به عکس سایر مردم و برخلاف آنها.

فرمان خدا به وجوب مدارا با مردم

روایتی از امام صادق علیه السلام داریم که پیغمبر

اکرم می فرمایند:

جبرئیل خطاب به من کرد و گفت: «إِنَّ اللَّهَ يُقْرِتُكَ

السَّلَامَ وَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ،

^۱سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۰.

دارِ خَلْقِي!»^۱ «خداوند متعال سلام رساند و گفت:

ای پیامبر ما و ای رسول ما، با خلق من مدارا کن!

یعنی این مردمی که دارای این اوصاف و این صفات هستند و عمری را در ضلالت و جهالت و تعصب بسر برده‌اند، این برگرداندن و رجعت آنها از مسیر باطل، و تثبیت آنها در صراط مستقیم، زحمت دارد و مشکل است و احتیاج به صبر و حلم و بردباری و استقامت دارد! باید با آنان به مدارا و... رفتار کرد، باید با آنها راه آمد و نباید بیش از ظرفیت و سعه آنها بر آنان تحمیل نمود.

یکی از درخواست‌ها و سؤال‌هایی که پیغمبر اکرم در شب معراج از پروردگار متعال نمود این است که:

﴿رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا
وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى
الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾^۲ «پروردگارا! بر امت من بیش از

آنچه که تحمل و ظرفیت آنها اقتضا می‌کند،

تکلیف منما!»^۳

در روایت دیگر از امام صادق علیه السلام است

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۱۱۶، با قدری اختلاف.

^۲ سوره بقره (۲) آیه ۲۸۶.

^۳ تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۱۲.

که پیامبر اکرم فرمودند:

إِنَّمَا أُمِرْتُ لِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أُمِرْتُ لِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ؛^۱

«من همان طوری که امر شده‌ام که واجبات را بجا بیاورم و از منهیّات دوری بگزینم، همان‌طور امر شده‌ام که با مردم مدارا داشته باشم و با آنان راه بیایم و بیش از آنچه تحمّل مردم است از آنها درخواست نکنم!»

اختلاف سعه و ظرفیت انبیا در میزان مدارا با

مردم

بنابراین ما می‌بینیم در این نقطه بین انبیا که دارای سعه ظرفیت‌های گوناگون و مختلفی هستند، اختلاف وجود دارد. هر کدام از انبیا و مرسلین به مقدار سعه ظرفیت و به مقدار تحمّل خودشان از نقطه نظر واجدیت صفت رأفت، تا حدودی با مردم مرافقت

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۱۱۷، با قدری اختلاف.

و مدارا داشتند؛ و بیش از آن مقدار، که از حدود تحمل آنها خارج بود، دیگر حوصله آنها به سر می آمد و از خداوند تقاضای نعمت و نفرین برای امت می کردند.

استکمال و رشد سعه حضرت یونس در ارشاد

امت خود به واسطه ظهور نور توحید

درباره حضرت یونس داریم:

﴿وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۱.

حضرت یونس از پیامبران بزرگ بود که بر امت خود مبعوث شده بود. او مدتی را در میان مردم می گذراند و به انذار و بشارت و به وعد و وعید عمل می کند، ولی وقتی که مردم از عادات و رفتار خود دست برنمی دارند و به دین او متدیّن نمی شوند، ایشان دیگر حوصله اش به سر می آید و به حالت قهر و غضب از قوم خود بیرون می آید و حرکت می کند:

﴿وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغْضِبًا﴾؛ «وقتی که به حالت قهر و غضب از میان قوم خود بیرون آمد!»

^۱ سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷.

و دیگر نتوانست آنها را تحمل کند و دیگر تحمل اعباء رسالت برای او به پایان رسیده بود و نمی توانست در مقابل این آزار و اذیت‌هایی که مردم می کردند صبر و استقامت نشان بدهد؛ لذا به حالت قهر و غضب از میان قوم خود بیرون می آید:

﴿فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾؛ «خیال کرد که ما بر او

قدرت نداریم!»

آیه، آیه عجبی است! خب جناب یونس، شما که پیغمبر ما هستی، شما که از طرف ما آمده‌ای، شما که با آن نور توحید و آن جهت بصیرت به میان قوم خود مبعوث شده‌ای؛ قدری مدارای بیشتر، قدری انذار بیشتر، قدری با مردم بهتر و قدری تحمل بیشتر!

ذیل آیه می فرماید که:

﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ
إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾؛

«وقتی که حضرت یونس در شکم ماهی قرار

گرفت،) خطاب به پروردگار

می کند: **﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ﴾** و ذکر مبارک توحید را

به زبان می آورد.»

اینجا که می رسد دیگر حضرت یونس متوجه می شود؛ یعنی خداوند متعال پرده‌ای از پرده‌ها را از روی او می‌گشاید و به واسطه تحمل بعضی از مصائب و مشکلات و به واسطه تنبّهی که پروردگار به او می‌دهد، این حالت عرفانی و توحیدی برای او منکشف می‌شود که:

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾؛

«پروردگارا، هیچ تعین و هیچ استقلالی وجود ندارد مگر تعین و استقلال ذات منحصر به فرد تو! پروردگارا، هیچ معبودی وجود ندارد مگر ذات مقدّس تو! پروردگارا، هیچ ذات مستقلّی که دارای حیثیت و استقلال است و از خود شائبه وجودی احساس می‌کند، نیست مگر ذات مقدّس و منحصر به تو!»

خُب ما از اینجا می‌فهمیم که حضرت یونس برای چه و به چه سببی از میان قوم خود بیرون آمد. خُب جناب حضرت یونس، این مردم هم خلاق پروردگار هستند، این مردم هم بندگان ما هستند و همه این مردم عبد ما هستند؛ چرا باید ناراحت بشوی؟! چرا باید به حال غضب از میان این مردم

بیرون بیایی؟!!

آنجا دیگر حضرت یونس در شکم ماهی
می گوید:

﴿سُبْحٰنَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ﴾؛ «منزه هستی

ای پروردگار! من از ظالمین هستم و من به خودم

ظلم کردم و آنطور که باید و شاید، حقیقت

تو حید را در نیافته بودم!»

مقدار سعه حضرت موسی در جریان گوساله

سامری

حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام هم

وقتی به کوه طور می رود و با پروردگار مناجات

می کند و الواح را می آورد و بعد به سوی قوم خود

می آید و می بیند که همه برگشته اند و مرتد و

گوساله پرست شده اند، عصبانی می شود! آن قدر

عصبانی می شود که می آید و برادر خودش را مورد

اذیت قرار می دهد، تا حدی که برادرش می گوید:

﴿يَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي﴾؛^۱ «ای پسر مادر من! چرا

من را اذیت می کنی؟!!

[محاسن من را نگیر!]

^۱ سوره طه (۲۰) آیه ۹۴.

﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي﴾^۱؛

«(کار و اختیار از دست من برای این جهت بیرون بود که:) این قوم، من را ضعیف شمردند و می‌خواستند من را بکشند!»

خُب حضرت موسی حق دارد؛ وقتی که آمده و این همه برای این مردم زحمت کشیده و آنها را از دست فرعون نجات داده است، آن هم با آن مصائبی که بنی اسرائیل در زمان فرعون متحمل می‌شدند و قبطیان بر آنان روا می‌داشتند که فرزندان آنها را سر می‌بریدند و زنان آنان را به کنیزی برمی‌گزیدند؛ اما یک‌هم‌چنین حضرت موسایی برای هدایت مردم آمده است و این مردم را از دست آنها نجات داده و آنها را به توحید رسانده و نور توحید را برای آنها منکشف کرده و آنها را از آن جاهلیت و بربریت بیرون آورده است؛ حالا که چند روزی از آنها غیبت کرده است، سامری پیدا می‌شود و آنها را گوساله‌پرست می‌کند! لذا حضرت موسی تمام زحمات و تمام آنچه را که در این مدت برای آنها متحمل شده است، برباد رفته می‌بیند؛ تحمل

^۱سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۰.

حضرت موسی در اینجا در این حدّ بود و ناراحت می‌شود! امّا نباید ناراحت بشود!^۱

اختصاص صفت رأفت و رحمت مطلقه

پروردگار به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

و سلّم

ما راجع به تمام انبیا می‌بینیم که سعه ظرفیت آنها نسبت به مراتب توحید و تجلّی رأفت و رحمانیت و سایر صفات پروردگار، متفاوت است. لذا می‌بینیم هر کدام از آنها در مواقع مختلف، یک اظهار ضعف از خود نشان می‌دهند؛ غیر از پیغمبر ما، پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله که خداوند متعال راجع به آن حضرت می‌فرماید:

۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون تحلیل عرفانی قصه اعتراض حضرت موسی به برادرش هارون علی نبینا و آله و علیهما السّلام، رجوع شود به الفتوحات المکیّة، ابن عربی، ج ۲، ص ۲۷۷؛ فصوص الحکم، ابن عربی، ص ۱۹۱؛ شرح فصوص الحکم، قیصری، ص ۱۰۹۵، ذیل «فصّ حکمة إمامیة فی کلمة هارونیة».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱؛ «ما تو را

رحمت برای عالمین فرستادیم!»

یعنی ظهور و بروز رحمت مطلقه پروردگار - به نحو اطلاق، نه به نحو تقیید - در ذات مقدّس پیغمبر اکرم است! صحبت در این است! لذا می‌بینیم که نفس پیغمبر اکرم به اندازه‌ای در اطلاق و بساطت است و رحمت پروردگار در نفس مقدّس آن حضرت به نحوی است که ابداً و ابداً به هیچ وجه من‌الوجهی شائبه‌ای از میل به غرایزی که در ما وجود دارد و میل به اوصافی که در این دنیا متمثل می‌شود، در وجود آن حضرت پیدا نمی‌کنیم.

در روایت داریم که امیرالمؤمنین علیه السّلام از پیغمبر اکرم نقل می‌کند که:

آن حضرت فرمودند: «خداوند در قرآن خودش مرا با صفت رأفت و رحمت توصیف کرده است!»

(و این آیه را مورد استشهاد خود قرار می‌دهند):

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^۲؛

«به تحقیق که رسولی از جانب ما بر شما نازل شد

^۱ سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷.

^۲ سوره توبه (۹) آیه ۱۲۸.

که گمراهی شما و مصائبی که به واسطه جهالت
و گمراهی متحمل خواهید شد، بر پیغمبر ما گران
است؛ بر شما و بر سعادت شما حرص دارد، و
بر هدایت شما حریص است؛ و به مؤمنین رأفت
و رحمت دارد، و رحیمیت او شامل حال مؤمنین
است!»^۱

در هیچ‌یک از اوصافی که خداوند متعال برای
انبیای سلف بیان می‌کند، صفت رأفت و رحمت
نیست؛ و این فقط راجع به پیغمبر اکرم است. یعنی
آن رأفت و رحمتی که خداوند به خود نسبت
می‌دهد، به پیغمبر اکرم هم نسبت می‌دهد! اوصافی
که راجع به پیغمبر اکرم است واقعاً عجیب است!
می‌بینیم اصلاً خصوصیات تبلیغ

^۱ الإحتجاج، ج ۱، ص ۵۰؛ إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۴۰۷.

رسالت پیغمبر با بقیّه انبیا فرق می کند، و پیغمبر
یک جهد و یک زحمت و تکلف عجیبی برای
هدایت مردم بر خود می خرید که ما در سایر انبیا و
پیغمبران یک چنین مطلبی را نمی بینیم!

﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾؛ «به مؤمنین رأفت و

رحمت دارد، و رحیمیت او شامل حال مؤمنین

است.»

رسول خدا: «هیچ پیغمبری مانند من مورد

اذیت قرار نگرفت!»

اما وقتی که به تاریخ نگاه می کنیم، می بینیم که
این امت با این پیغمبر چه کردند که خود آن حضرت
می فرماید:

ما أُوذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا أُوذِيْتُ؛^۱ «هیچ پیغمبری مانند

من مورد اذیت قرار نگرفت!»

روزی پیغمبر اکرم در حجر اسماعیل نشسته
بودند، مشرکین قریش اجتماع می کنند و رحم
گوسفندی را می آورند و می گویند: چه کسی این را
بر سر پیغمبر قرار می دهد؟ ابولهب از میان آنها این
رحم گوسفند را می گیرد و می آورد و روی سر

^۱ مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ج ۳، ص ۲۴۷.

پیغمبر می اندازد و سر و صورت پیغمبر را آلوده می کند! بنی هاشم جمع می شوند و حضرت ابوطالب می آید، وقتی که این وضع را می بینند، حضرت حمزه را صدا می زنند - حمزه هم که در میان آنها خیلی به شجاعت و اقتدار معروف بود - و حمزه شمشیر به دست می گیرد و آن رحم گوسفند را می آورد و می بیند که بزرگان قریش - همان افرادی که این عمل از آنان سر زده بود - نشسته اند و اجتماع کرده اند. حمزه می آید و در حالی که در دست دیگرش شمشیر است، آن رحم گوسفند را به سر و صورت تمام آنها می مالد و می گوید: «هر کسی استنکاف کند، با شمشیر گردن او را می زنم!» این کاری بود که با پیغمبر می کردند!

روز دیگری پیغمبر در مسجد الحرام نشسته اند، ابوجهل که اسم او عمرو بن هشام است، می آید و به پیغمبر جسارت می کند و فحش می دهد و ناسزا می گوید.

^۱ إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۲۰.

مردم جمع می‌شوند و اجتماع می‌کنند، در این موقع حضرت حمزه که برای صید از مگه بیرون رفته بود، با همان کمان و آلات صید وارد می‌شود و می‌بیند که مردم در مسجدالحرام اجتماع کرده‌اند، می‌پرسد: «چه خبر است؟!» می‌گویند: «ابوجهل آمده و به پیغمبر دشنام داده است!» عصبانی و ناراحت می‌شود.

پیغمبر اکرم رو به ابوطالب می‌کنند و می‌گویند: «حسب و نسب من را بین که چگونه به من ناسزا می‌گویند!»

حضرت حمزه می‌آید و با آن کمان بر سر ابوجهل می‌زند و او را بلند می‌کند و به زمین می‌زند؛ مردم می‌آیند و آنها را جدا می‌کنند. بعد آنها رو به حمزه می‌کنند و می‌گویند: «آیا به دین برادر زاده‌ات وارد شده‌ای؟! و از دین آباء خود دست برداشته‌ای؟! از بت پرستی دست برداشته‌ای?!» حضرت حمزه که از این مردم ناراحت و عصبانی بوده است، می‌گوید: «بله!» اما وقتی که به منزل می‌آید، پشیمان می‌شود - لابد حضرت حمزه قبلاً عاداتی داشته و به موقعیت دیگری بوده است - و ناراحت می‌شود و می‌آید

پیش پیغمبر و به پیغمبر می گوید: «خب برادر زاده! راستی این حرف‌هایی که می‌زنی راست است؟ حالا درست است که ما دیروز ناراحت و عصبانی شدیم و از تو حمایت کردیم؛ ولی خلاصه این حرف‌هایت راست است؟ به ما بگو!» بعد، حضرت یک سوره از قرآن برای او می‌خوانند؛ هنگامی که از زبان پیغمبر اکرم استماع قرآن می‌کند، همان‌جا مسلمان می‌شود!^۱

الآن مجال گفتگو و صحبت در اذیت‌هایی که بر پیغمبر اکرم وارد کردند، نیست. اینها اذیت‌های ظاهری است؛ آن اذیت‌هایی که منافقین کردند برای اینکه کارها و رفتار و افعال آن حضرت را خنثی بکنند، داستان دیگری دارد!

جامعیت پیغمبر در مظهریت نور توحید و

رأفت و رحیمیت

آن وقت شما ببینید این پیغمبر با این خصوصیات که خداوند او را مظهر رأفت و رحمت خودش قرار داده است، وقتی می‌بیند که این امت هدایت پیدا نمی‌کند، چه

^۱ همان، ص ۱۲۲.

حالی به ایشان دست می‌دهد؟ خُب یک وقت ملائکه هستند که در وجود آنها از غرائز و از خصوصیات بشری قرار نگرفته است: ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۱، آنها یک راه و یک منهای دارند و به همان منهای خود حرکت می‌کنند! ولی صحبت در این است که پیغمبر که واجد جامعیت بین دو طرف قضیه است که هم انکشاف نور توحید به نحو مطلق و هم وجود رأفت و رحیمیت در ذات مبارک اوست، چه حالی پیدا می‌کند!؟

پیغمبر اکرم: «من مبعوث نشدم که عذاب بیاورم؛ من مبعوث شدم تا رحمتی بر این مردم باشم!»

نقل می‌کند که:

پیغمبر وقتی که مبعوث به رسالت شدند، آمدند بر بالای کوه صفا قرار گرفتند و سه بار بلند فرمودند: «ای مردم! من رسول خدا برای هدایت شما هستم!»

^۱ سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۷. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۳۹:

«فرشتگان بندگان بزرگوار و گرامی خدا هستند که در گفتار از خدا سبقت نمی‌گیرند و فقط به امر او عمل می‌کنند.»

مردم جمع شدند و اجتماع کردند و آن حضرت را دنبال کردند و سنگ به آن حضرت زدند!
حضرت دوباره به کوه مروه آمدند و سه بار فرمودند: «ای مردم! من رسول خدا هستم!»
در این موقع ابولهب می آید و سنگی به پیشانی آن حضرت می زند که خون از پیشانی ایشان جاری می شود و بقیه افراد هم با سنگ آن حضرت را تعقیب می کنند، آن حضرت از دست این مردم به کوه های مکه فرار می کند و در جایی در بالای کوه ها، جدای از مردم و دور از دست مردم قرار می گیرد، به نحوی که دیگر خبری از آن حضرت نمی آید.

امیرالمؤمنین علیه السلام (که سن آن حضرت در وقت انذار حدود سیزده یا چهارده سال بود) به منزل خدیجه می آیند و به خدیجه می گویند:
«مردم پیغمبر را سنگ زده اند و پیغمبر فرار کرده است و من از او خبری ندارم؛ می گویند: ”پیغمبر از دنیا رفته است، فوت کرده است!“ مقداری آب

و

مقداری نان و خرما بدهید، برداریم و برویم تا پیغمبر را پیدا کنیم!»

امیرالمؤمنین به اتفاق خدیجه هر کدام از يك طرف حرکت می کنند، حضرت خدیجه در صحرا حرکت می کند و امیرالمؤمنین در کوهها به دنبال پیغمبر می رود که پیغمبر از دست مردم به کجا رفته است، و صدا می زند: «یا محمد! یا رسول الله! نفسی لك الفداء فی ائی واد انت ملقی؛ ای رسول خدا! فدایت شوم، در کجا افتاده ای؟»

امیرالمؤمنین دنبال پیغمبر حرکت می کند. حالا پیغمبر با صورت خون آلود، دور از دست مردم در کوههای مکه نشسته است تا به او سنگ نزنند و او را تعقیب نکنند!

در این موقع جبرئیل می آید، و پیغمبر خطاب به جبرئیل می کند و می گوید: «نگاه نمی کنی که این امت با من چه می کنند؟! نمی بینی که این امت با من چه رفتاری دارند؟!»

جبرئیل پارچه ای از پارچه های بهشت را می گستراند به طوری که تمام کوههای مکه را در بر می گیرد، و به آن حضرت می گوید: «دستت را به من بده!» حضرت دست خود را به جبرئیل می دهند و در میان آن بساط می نشینند. بعد جبرئیل خطاب به پیغمبر می کند: «اگر می خواهی قدرت خدا را ببینی،

به این درخت بگو که بیاید!» حضرت به درخت می‌گویند: «یا!» و درخت در مقابل حضرت می‌آید. بعد جبرئیل می‌گوید: «امر کن که به جای خود برگردد!» حضرت به درخت امر می‌کنند: «به جای خود برگرد!» و درخت به جای خود برمی‌گردد. بعد جبرئیل به حضرت عرض می‌کند: «قدرت پروردگار را دیدی؟!» یعنی خدا بر همه کار قادر است؛ منتها اینجا جای صبر است و اینجا جای تحمل است!

ملکی که موکل بر سماء عالم است، پیش پیغمبر می‌آید و می‌گوید: «یا رسول‌الله! خداوند مرا مأمور به اطاعت از تو کرد؛ امر کن که ستارگان را بر اینها فرو بریزم و اینها را به آتش بسوزانم!» حضرت می‌فرمایند: «نه!» ملک موکل بر زمین می‌آید و خطاب می‌کند: «پروردگار امر کرده است که

من به اطاعت تو باشم؛ امر کن که زمین دهان باز کند و این قوم را به درون خود جای بدهد!» باز حضرت چیزی نمی‌گویند!

ملک جبال (کوه‌ها) می‌آید و عرض می‌کند که: «خداوند متعال من را به اطاعت تو مأمور کرده است؛ چه امر می‌کنی؟ امر کن که کوه‌ها را بر سر این مردم خراب کنم!» حضرت حرفی نمی‌زند! ملک موکل بر بحار (دریاها) می‌آید و می‌گوید: «خداوند مرا موکل بر دریاها کرده است؛ امر کن که دریاها را در میان آنها جاری کنم و اینها را غرقه خود بسازم!» حضرت چیزی نمی‌گویند! بعد حضرت می‌فرمایند: «آیا شما مأمور به اطاعت از من هستید؟»

می‌گویند: «بله!»

حضرت می‌فرماید: «إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ عَذَابًا، إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ من مبعوث نشدم که بر سر این مردم عذاب بیاورم، [من مبعوث شدم تا رحمتی بر این مردم باشم!]»

سعه و ظرفیت را ببینید! کسی که تمام مقالید سماوات و ارض^۱ به دست اوست و کسی که قدرت و احاطه و سیطره بر جمیع ممکنات دارد، دارای

۱ یعنی: کلیدهای آسمان و زمین. (محقق)

سعه‌ای می‌شود که می‌گوید:

«دَعُونِي وَ قَوْمِي، فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ [بگذارید] این

مردم کارهای خود را انجام بدهند و من را با این

مردم واگذارید؛ این مردم جاهل هستند!»

در این هنگام حضرت خدیجه که در میان صحراها به دنبال پیغمبر می‌گردد و صدا می‌زند:
«من أَحَسُّ لِي النَّبِيِّ الْمَصْطَفَى؟ من أَحَسُّ لِي الرَّبِيعِ الْمُرْتَضَى؟ من أَحَسُّ لِي الْمَطْرُودِ فِي اللَّهِ؟
من أَحَسُّ لِي أَبِي الْقَاسِمِ؟ کیست که از پیغمبر به من خبر بدهد؟ کیست از آن کسی که در راه
خدا مطرود شده است، خبری برای من بیاورد؟»

جبرئیل خطاب به پیغمبر اکرم می‌کند و عرض

می‌کند: «خدیجه را بخوان! نمی‌بینی که دارد تو

را صدا می‌زند؟!»

حضرت صدا می زنند و خدیجه می آید و می بیند که خون از پیشانی آن حضرت جاری است و آن حضرت خون‌ها را می گیرند و به خود می مالند! عرض می کند: «یا رسول الله! چرا نمی گذاری به زمین برسد؟»

حضرت می فرمایند: «می ترسم عذاب خدا بیاید!»

بعد، حضرت خدیجه با پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین به سمت منزل می آید و آن حضرت را در زیر سایه سنگی قرار می دهد که وقتی مشرکین سنگ می زنند، به آن حضرت نخورد؛ و خود خدیجه در مقابل آن حضرت قرار می گیرد، و سنگ‌هایی را که مشرکین می زدند به حضرت خدیجه می خورد و نمی گذاشت که به پیغمبر برسد.^۱

توصیه‌های متعدّد پیغمبر به تمسک به

قرآن و اهل بیت علیهم السّلام

روز وفات پیغمبر اکرم است! به واسطه رأفت و رحمتی که این پیغمبر بر امتش دارد، در اواخر عمر و در موارد عدیده، دائماً آنها را توصیه به تمسک به قرآن و اهل بیت می کرد.

^۱ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۴۱ - ۲۴۳.

در تاریخ داریم که: روزی پیغمبر اکرم در ایام بیماری و کسالتی که از این دنیا رحلت فرمودند، به مسجد آمدند و فرمودند:

ای مردم! من به زودی از میان شما می‌روم! بر شما باد به پیروی از قرآن و عترت من و اهل بیت من! و اگر فتنه‌ها و بلاهای تاریکی همچون پاره‌های شب بر شما نازل شد و فرود آمد، دست از قرآن و اهل بیت من برندارید! فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ؛^۱ «بدانید که قرآن و عترت جدا نمی‌شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد می‌شوند!»

روزی پیغمبر با امیرالمؤمنین علیه السلام برای زیارت اهل قبور به قبرستان بقیع می‌روند و به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

به قبرستان آمده‌ام که برای آخرین بار برای این گذشتگان از امت خودم طلب مغفرت بکنم! جبرئیل در هر سال یک بار قرآن را بر من نازل می‌کرد،

^۱ إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۴۰.

ولی در امسال دو بار قرآن را بر من نازل کرده
است، و این نشانه این است که موت من
نزدیک است و عن قریب از این دنیا رخت
برمی بندم!

آنگاه خطاب به اهل قبور فرمودند:

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ! گوارا باد بر شما،
حالتی که در آن بسر می برید و از این دنیا غافل
هستید! گوارا باد بر شما، اینکه شما از مصائب و
مشکلاتی که همچون پاره های شب تاریک بعد از
من بر این امت من فرود می آید در امان هستید!

داستان طلب حلالیت پیغمبر اکرم از مردم
نقل می کنند:

روزهای آخر حیات پیغمبر اکرم بود، روزی آن
حضرت عمامه به سر مبارک می بندند و به
اتفاق امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد
می شوند و مردم را نصیحت می کنند و صحبت
می کنند و می فرمایند: «مردم! هیچ کس
نمی تواند بدون عمل، به خدا تقرّب پیدا کند!
مردم! من به زودی از میان شما می روم؛ اگر
کسی قرضی بر من دارد، قرض خود را مطالبه
کند! اگر من حقی را از کسی تزییع کردم،

^۱ همان، ج ۱، ص ۱۸۱.

بیاید و حقّ خودش را مطالبه کند!

سواده بن قیس که پیرمردی بود، از جابرمی خیزد و می گوید: «یا رسول الله! در آن هنگامی که از سفر طائف مراجعت می کردی و بر ناقه غضباً خود سوار بودی، عصای مبارک شما به شکم من اصابت کرد؛ و من الآن می خواهم از شما قصاص کنم!»

پیغمبر اکرم می فرمایند: «معاذالله از اینکه من

عمداً و تعمداً این عمل را انجام داده باشم!

بلال به منزل برو و آن عصای من را بیاور!»

بلال می آید و در کوچه های مدینه صدا می زند:

«اینک پیغمبر خدا خود را برای قصاص آماده

کرده است؛ هر کسی نسبت به پیغمبر حقّی دارد،

بیاید!» و وارد خانه حضرت زهرا سلام الله علیها

می شود؛ وقتی که این خبر را به آن حضرت

می دهد، صدای گریه حضرت بلند می شود. آن

عصا را می گیرد و به مسجد می آورد.

آن پیرمرد خطاب به حضرت می گوید: «یا رسول الله! هنگامی که آن عصا را به من زدید، شکم من برهنه بود؛ باید شکم خود را برهنه کنید!»

آنگاه می آید و لبان خود را بر بدن آن حضرت قرار می دهد!

حضرت می فرمایند: «ای سواده! چرا قصاص نمی کنی؟»

عرض می کند: «یا رسول الله، من گذشتم!»

گفتگوی پیغمبر اکرم و حضرت زهرا
سلام الله علیهما در ساعات آخر حیات
ایشان

حضرت در بستر بیماری افتاده است؛ ساعات آخر عمر آن حضرت است! فاطمه زهرا سلام الله علیها در کنار آن حضرت گریه می کند؛ حضرت می بیند که حضرت زهرا خیلی گریه می کند و دائماً به این اشعار ابی طالب مترنم است:

و أبيضُ يُستسقى الغمامُ بوجهِهِ *** ثمالُ الیتامیٰ

عِصْمَةٌ لِلْأرَامِلِ

«ای کسی که مردم به واسطه و جهه تو از آسمان و

^۱ الأمالی، صدوق، ص ۶۳۴ و ۶۳۵.

از ابر طلب باران می کردند! تو پناهگاه یتیمان و عصمت و محافظ پیر زنان به حساب می رفتی!»

حضرت می فرمایند:

ای دخترم! این آیه را بخوان: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾^۱ «پیغمبر ما نیست مگر

رسولی از فرستادگان ما که قبل از او هم فرستادگانی آمدند! آیا اگر بمیرد و یا کشته بشود، باید به اعقاب خود برگردید؟!»^۲

حضرت در این موقع فاطمه زهرا را به سمت خود می طلبد، و در تواریخ است که مطلبی را مختصاً در گوش آن حضرت می فرماید؛ می بیند که حضرت زهرا شکفته و خندان شد! وقتی که از حضرت زهرا سؤال می کنند؛ می فرماید:

پدرم در آن حال به من فرمود: «اول کسی که از امت من به من ملحق خواهد

^۱ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۴.

^۲ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۵۳.

شد، تو خواهی بود!»^۱

و واقعاً این امت در حقّ ذراری و اهل بیت آن حضرت، کمال رعایت را نمودند! هنوز امیرالمؤمنین علیه السّلام از دفن پیغمبر فارغ نشده بود که آمدند و در خانه دخترش را آتش زدند، و فرزند او را سقط کردند، و به گردن امیرالمؤمنین علیه السّلام طناب انداخته و به مسجد بردند!^۲

نوحه شهادت پیامبر رحمت و رأفت صلی
الله علیه و آله

ماتم جهان سوز خاتم النبیین است *** یا که

آخرین روز صادر نخستین است

روز نوحه قرآن در مصیبت طاهاست *** روز ناله

فرقان از فراق یاسین است

کعبه را سزد امروز، رو نهد به ویرانی *** زان که

چشم زمزم را سیل اشک خونین است

رایت شریعت را نوبت نگون ساری است *** روز

غربت اسلام، روز وحشت دین است

^۱ الإرشاد، ج ۱، ص ۱۸۶؛ إعلام الوری، ج ۱، ص ۲۶۷؛ مسند أحمد، ج ۶، ص ۷۷ و ۲۴۰؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۶۱.

^۲ کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۵۸۶؛ السقیفة و فدک، ص ۷۱؛ الهدایة الكبرى، ص ۷۹ و ۴۰۷؛ الإمامة و السیاسة، ج ۱، ص ۳۰.

شاهد حقیقت را هر دو چشم حق‌بین خفت ***

آه بانوی کبریٰ همچو شمع بالین است

خاتم سلیمان را اهرمن به جادو برد *** مسند

سلیمانی، مرکز شیاطین است! ^۱

و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ،

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

^۱ کَلِّياتِ دیوان آیه الله غروی اصفهانی (دیوان کمپانی)، ص ۶۲، مرتبه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم.

بِسْمِكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ وَ نُقْسِمُكَ وَ نَرْجُوكَ، بِحَقِّ

مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْهَارِ، يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ...